

نگاه

گفتار طالقانی وپارادایم‌های زمانه

علی قاسمی*

● طالقانی مجاهد و مفسر بزرگ و شجاع قرآن در عصر و زمانه‌ای می‌زیست که از حیث دورانی، مدرن بود و از نظر وضع و موقع محلی-ملی و منطقه‌ای درگیر جالشی بین سنت‌گرایی و مدرنیسم. جامعه، او را از یک سو در سپهر سنت پا سفت کرده و با دیرپایی و سخت‌سری‌اش عرصه بر الگوهای مدرنیستی تنگ کرده بود و از سوی دیگر مدرنیسم و مدرنیزاسیون در اشکال نهادهی، فرهنگی، اجتماعی و... در پی رسوخ و نفوذ به لایه‌های زیرین جامعه و تثبیت و تحکیم موقع و وضعی بود که برخاسته از فرایند دوران بود.

جامعه ایران در زمانه طالقانی زیر بار سنگین عناصر ناهم‌زمان (ساختارهای ماقبل مدرن و مدرن) و عناصر و الگوهای ناهم‌زمان (سنت-مدرنیسم) به سر می‌برد و بار بحران‌های ساختاری و ادواری را بر دوش می‌کسبید و از این رو به جامعه‌ای ناموزون و بی‌تناسب و ازریخت‌افتاده در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تبدیل شده بود.

دنیای سنت، هستی‌بنیاد بود و دنیای مدرن معرفت‌بنیاد. دین‌باوری کانون غالب سپهر سنت بود و طبیعت‌باوری کانون مدرنیت. ایمان در پارادایم سنت اساس معرفت‌شناخته شد (حقیقت یگانه بود و در محاق وجود جا خوش کرده بود) درحالی‌که خرد در دنیای مدرن پایه معرفت‌قلمداد می‌شد. در دنیای سنت، ایمان هم به‌منابه معرفت و هم به منزله روش، واسطه عین و ذهن بود و به شکار معنا و «ایمان ثابته» می‌رفت اما در دنیای مدرن سوزّه، واسطه عین و ذهن شد و از موضع فروتنی به نمود- و نموده‌ها سر می‌سایید. حق در سپهر سنت الاهی بود اما در دنیای مدرن طبیعی می‌نمود. طالقانی در ملتقای این دو دنیا ایستاده بود.

او از حیث ایمان به ماده ایمانی قدیم (قدیم وجود و هستی‌شناسانه و نه زمانی و تاریخی) و از حیث باور به صورت جدید وابسته بود. رویکرد او به هستی، ایدئولوژیک (متأثر از عقل فطری و اکتسابی (نظری و عملی) و هدایتی و از حیث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیز متأثر از دانش‌های سنتی و تجربه‌باوری بود. اما امروزه در عصر و زمانه ما از جاکریشدن ساختار شبکه در روابط انسانی و اجتماعی و چروک‌خوردگی مکان و زمان و سربرآوردن فضا، ساختار سلسله‌مراتبی سنتی به ساختار افقی هم‌جواری و هم‌کناری تبدیل شده و با به‌منجه‌آمدن همه سطوح آگاهی (به قول شایگان) از عصر نوسنگی تا عصر انفورماتیک و سایبرنتیک، با رنگین‌کمانی از جهان‌نگری‌های بدوی و استطردهای ماقبل مدرن و باورهای مدرن و پیامدرن رویه‌رویم: سنت‌گرایی و بنیادگرایی در کنار مدرنیسم و پیامدرنیسم؛ معنویت‌گرایی در کنار شیطان‌پرستی و ...

فرهنگ‌باوری جایگزین رویکردها و رهیافت‌های سیانتیستی و پوزیتیوستی شده. احساس و فهم و خرد جمعی، اساس معرفت و حقیقت به‌لنکردی از استعاره‌ها (نیچه) فرو غلتیده. زبان و گفتمان میانجی عین و ذهن شده و با تکیه بر زبان به‌عنوان نظامی از تمایزات (سوسور) و جایگزینی بلامنزاع آن (پساساختارگران: فوکو و بارت)، همه‌چیز اعتباری و از لنگره‌های خود کنده شده و اینها در سیالیت دال‌ها و نشانه‌ها شناوریم و پیش از آنکه با متن‌ها مواجه شویم، متن‌ها پیشاپیش مرکززدایی شده‌اند و از درون فروپاشیده‌اند. امروزه زبان با لایه‌لایه‌کردن و شرحه‌شرحه‌کردن دال‌ها و نشانه‌ها، جهان و عالم و آدم را شرحه‌شرحه می‌کند. جهان بازنموده مفسران است و حقیقت لشرکی از استعاره‌ها، «من» برساخته‌ای از مجموعه‌ای متکثر از متن‌های دیگر است، مجموعه‌ای از رمزگان‌هایی که پایانی ندارند یا به بیان دقیق‌تر، گم شده‌اند (بارت). امروزه کلان‌روایت‌ها (جهان‌نگری‌ها و ایدئولوژی‌ها و برخی فلسفه‌ها و فلسفه‌های تاریخ و...) در مظان کرتزاتی‌ها و کزدیسگیه‌ها قرار دارند و از اوج به زیر کشیده شده‌اند (لیوتار) و چهره انسان مانند شی در کنار ساحل با نرسای کف آب محو می‌شود (فوکو) و برتری ارزشی از وجوه دوگانه بد و خوب، زشت و زیبا، زن و مرد، طبیعت و فرهنگ، گفتار و نوشتار، حقیقت و کذب، ذهن و جسم و... برداشته می‌شود و حاشیه‌ها به مرکز و مرکزها به حاشیه‌ها می‌روند و جریان سیال معنایی از غیب به حضور و از حضور به غیب چشمک‌زنان، آشکار و پنهان می‌شوند. در عصر طالقانی معنا بر زبان مقدم بود و زبان فقط وسیله‌ای برای نشان‌دادن آن. اما امروزه زبان بر معنا مقدم است و معنا محصول تمایزی است که زبان ایجاد می‌کند. در زمانه طالقانی معنا و حقیقت، ناب و یگانه بود و لفظ و معنای قرآن از عالم امر به عالم خلق فرا پاییده بود و امروزه لفظ و معنا در قرائت‌های مختلف، حاصل ضمیرهای شخصی، قومی و فرانسائی؛ امروزه با رویکرد زبانی و فرهنگی مختلف، حاصل ضمیرهای شخصی و قومی و فرانسائی؛... امروزه با رویکرد زبانی و فرهنگی به متن و دیگر آموزه‌های وحیانی، دین‌باوران با جالش‌های بزرگی رویه‌رو شده‌اند، موضوعات دینی از جزئیات به کلیات و از اعراض به ذاتیات نقل مکان کرده و روشنفکری دینی دلمشغول میحانی از جمله ماهیت وحی، ماهیت زبان دینی، ماهیت سنت، ماهیت نبوت و... شده‌اند.

«فهمم من قضی نخبه و منهم من بنظر: عمر طولانی این عیب را دارد که هر روز عزیزری را از دست می‌دهد و به سوگ شخصی می‌نشیند و درغم برادری فرو می‌رود. مجاهد عظیم‌الشان و برادر بسیار عزیز حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای طالقانی از بین ما رفت و به ابدیت پیوست و به ملا اعلی با اجداد گرامیش مشحور شد. برای آن بزرگوار سعادت و راحت و برای ما و امت تأسف و تأثر و اندوه. آقای طالقانی یک عمر در جهاد روشنگری و ارشاد گذراند. او یک شخصیتی بود که از حسبی به حبس دیگر و از رنجی به رنج دیگر، در رفت‌وآمد بود و هیچ‌گاه در جهاد بزرگ خود، سستی و سردی نداشت. من انتظار نداشتم که بماتم و دوستان عزیز و پراح خود-را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای او چون شمشیر مالک اشتر بود. برنده بود و کوبنده. سرگ او زودرس بود و عمر او با برکت. رحمت خداوند بر پدر بزرگوار او که در رأس پرهیزگاران بود و بر روان خودش که بازوی توانای اسلام، من به امت اسلام و ملت ایران و عاتله ارجمند و یازماندگان او این ضایعه بزرگ را تسلیت می‌دهم. رحمت بر او و بر همه مجاهدان راه حق.

والسلام علی عبدالله الصالحین روح‌الله الموسوی الخمینی»

۱۶ شهریور ۱۳۵۸ بود که آخرین نماز جمعه به امامت او در بهشت زهرا اقامه شد؛ آیت‌الله سیدمحمود طالقانی وقتی پس از نماز جمعه، غسل‌خانه بهشت‌زهرا را افتتاح کرد به پیرمرد غسال گفت: «باباجون وقتی من آمدم زیر دستم مرا خوب بشوری‌ها!» پیرمرد گفت خدا نکند آقا! اما سه روز بعد همان‌ها شد که سید می گفت: آیت‌الله طالقانی فوت کرد. دو نوزدهم شهریورماه آیت‌الله سیدمحمود علایی طالقانی، از چهره‌های شاخص انقلاب، دومین رئیس شورای انقلاب، نخستین امام جمعه تهران (پنجم مرداد ۱۳۵۸) پس از انقلاب و عضو مجلس خبرگان قانون اساسی درگذشت.

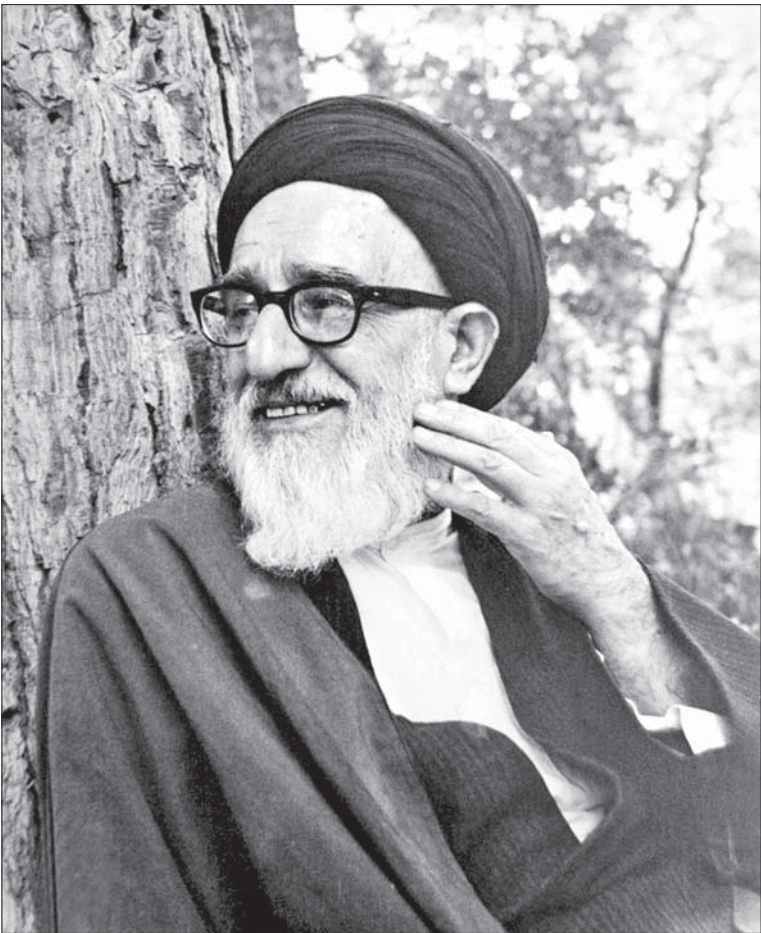
آیت‌الله شُورای انقلاب

باگانی تاریخ از رئیس شورای انقلاب، تصویری به یادگار دارد در کنار صادق قطب‌زاده، نخستین رئیس سازمان رادیو تلویزیون، بدالله سجایی و فرزندش عزت‌الله از دیگر اعضای شورای انقلاب و در کنارشان ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت. ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۷، شورای انقلاب به نام شورای امام‌خمینی تشکیل می‌شود. ایده شکل‌گیری آن، آذرماه ۱۳۵۷ در جریان سفر شهید مطهری به پاریس با امام مطرح شد و امام همان روز پیامی صادر کرد: «به موجب حق شرعی و بر اساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اولیه آن را فراهم سازد.» (صحیفه نور، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۰۸) بعد از صدور این پیام اعضای شورای تکمیل و انتخاب شدند: «آقایان سیدمرتضی مطهری، سیدمحمد بهشتی، سیدعبدالکریم موسوی‌اردبیلی، محمدجواد باهنر، اکبر هاشمی‌رفسنجانی، سیدمحمود طالقانی، سیدعلی خامنه‌ای، محمدرضا مهدوی‌کنی، احمد صدرحاج سیدجوادی، مهدی بازرگان، بدالله سجایی، مصطفی کتیرایی، ولی‌الله قرنی و علی‌اصغر مسعودی. ریاست این شورا را ابتدا برعهده آیت‌الله مرتضی مطهری بود اما با شهادتش، ریاست شورای انقلاب به آیت‌الله طالقانی منتقل شد.

ناظر باشیم نه مجری

آیت‌الله طالقانی مخالف این بود که مهندس مهدی بازرگان، در دولت انقلاب سمتی بپذیرد. بازرگان خود در سومین سالگرد انقلاب اسلامی می‌گوید: «مطلب را باید از عصر چهاردهم بهمن‌ماه در دبیرستان رفا سه روز بعد از ورود امام به تهران شروع نمایم. آقای خمینی در آن سه روز چه گفت‌وگوها با چه کسانی کرده بودند خبر ندارم. همین‌قدر می‌دانم که شورای انقلاب را که تقریباً همه روز در طبقه دوم ساختمان دبیرستان جمع می‌شدیم و سری هم به آقا در ساختمان دبیرستان علوی می‌زدیم و اطباق را خلوت می‌کردند، مصر شبیه که رفتم ما را مخاطب قرار داده پرسیدند برای نخست‌وزیری دولت چه کسی را تعیین کنیم؟ حاضران سکت مانده به یکدیگر نگاه می‌کردند. اشخاصی از جمله آقای صدرحاج‌سیدجوادی در صحبت‌های بین‌الاثنین به میان آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضا غیروحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند... در هر حال نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. آقای خمینی تبسم و اظهار خوشوقتی کرده گفتند به این ترتیب باید از دو طرف راحت شد. ظاهرا منظور ایشان از دو طرف یکی یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضا غیروحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند... در هر حال نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. آقای خمینی تبسم و اظهار خوشوقتی کرده گفتند به این ترتیب باید از دو طرف راحت شد. ظاهرا منظور ایشان از دو طرف یکی یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضا غیروحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند... در هر حال نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. آقای خمینی با تبسم گفتند بگذارید ما فردا صبح.» مهندس بازرگان مردم و برای مرحوم طالقانی توصیه کرده بود نپذیرم، ولی دوستان و

سیاست



چند فرار از زندگی آیت‌الله

مصائب طالقانی‌بودن

لیلا ابراهیمیان

خود من در چنان اوضاع و احوال وظیفه شرعی و ملی خودمان را می‌دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم». روز ۱۶ بهمن مراسمی در آمفی‌تئاتر مدرسه علوی برگزار می‌شود و حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان به او اعطا می‌شود. نخست‌وزیری مهندس بازرگان، ۵۵ روز بعد از فوت آیت‌الله با استعفای دولت موقت به پایان می‌رسد. البته آیت‌الله طالقانی با برخی از روحانیون قرار گذاشته بودند بیشتر نظارت کنند تا اینکه پست اجرایی در دست بگیرند. حسین شاه‌حسینی در کتاب «هفتاد سال پایداری» می‌نویسد: «آقای طالقانی همچون حاج سیدرضا و حاج آقا ابوالفضل زنجانی با تصدی امور دولتی موافق نبود. آنان حتی بعد از انقلاب هم قائل به دخالت در مسائل اجرایی نبودند و می‌گفتند ما باید ناظر باشیم و نه مجری». او هم در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ گفته است: «خصوصیت انقلاب اسلامی این است که ما رهبران مذهبی هیچ داعیه حکومت برای خودمان نداریم و نمی‌خواهیم حاکم باشیم. انقلابی است که از همه مردم شروع شده و برای همه است و هیچ حزب و جمعیت و فردی حق این را ندارد که در این انقلاب سهم بیشتری را برای خود قائل باشد و از این جهت حکومت را در انحصار خودش دربیآورد.»

آخوند تشکیلاتی

هم آخوند سیاسی بود و هم علاقه‌مند به عضویت در تشکیلات سیاسی؛ او در سال ۱۳۳۱ به‌نوشته دکتر ابراهیم یزدی در کتاب «شصت سال صبوری و شکوری» عضو «جمعیت تعاونی خدایرستان» بود؛ در سال ۱۳۳۱ این شاخه نهضت به فکر تأسیس یک حزب سیاسی اسلامی فراگیر افتاد. از افراد شناخته‌شده‌ای نظیر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی دعوت شد تا جلسه‌ای جلساتی در شیران منزل مرحوم مهدی رضوی‌قمی و مقصودبیک تجریش تشکیل شد، شرکت کنند. اما نتیجه عملی عاید نشد. فعالیت این شاخه نهضت خدایرستان سوسیالیست به تدریج تحلیل رفت به طوری که از سال ۱۳۳۲ به بعد فعالیت‌هایش تقریباً به طور کامل متوقف شد. تنها در سال ۱۳۵۷ قبل از انقلاب بود که برخی از اعضای قدیمی نظیر مهندس آشتیانی و دیگران به امید اینکه بتوانند نهضت را زنده کنند، دور هم جمع شدند اما در تلاش‌های خود موفق نبودند. شاخه دیگر نهضت خدایرستان سوسیالیست به رهبری مرحوم نخشب و حسین راضی، مرجایی و نوشین بعد از جدایی در جهت اجرای خط مشی خود، فعالیت علنی خود را با نام جمعیت خدایرستان سوسیالیست آغاز کردند. هشت سال بعد از این تلاش، روزهای پایانی اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کرد. این حزب در حقیقت انشعابی از جبهه ملی ایران بود که به ابتکار مهدی بازرگان و بدالله سجایی و با تأیید آیت‌الله زنجانی و دکتر مصدق پا به عرصه سیاسی مبارزات آن روزها نهاد؛ آیت‌الله طالقانی هم عضو نهضت آزادی بود و تا آخر معتقد به تشکیلات.

لانه زنبور، خانه امید

چهار روز بعد از آزادی از زندان در رختخواب دراز کشیده بود و پزشکی فشار خون او را می‌گرفت. اما تمام وجودش سرشار از شادی بود، منتظر بود بنیاد ظلم برافتد و این انتظار را بر زبان می‌آورد. او باید کاری در پیش می‌گرفت، کاری در کنار مردم و برای مردم. خانه او اگر در ادبیات ساواک و مأموران امنیتی لانه زنبور، خانه‌امید

درخوری پیدا کنیم؟» هرچند در نهایت روحانیون سنتی آن بند فتوایی دادند و اعلامیه‌ای منتشر کردند مبنی‌بر اینکه جوانان باید هرگونه رابطه‌ای را با غریب‌مذهبی‌ها قطع کنند، زیرا مارکسیست‌ها نجس هستند. طالقانی هم این بیانیه را امضا کرد. هرچند شنیده‌ام برخی آقایان چیزهای دیگری می‌گویند، اما من شهادت می‌دهم که فتوای نجس‌بودن زندانی‌های مارکسیست به این طریق صادر شد. پس از آنکه من این واقعه را شنیدم، خدمت طالقانی رفتم و به وی اعتراض کردم. او در پاسخ به من گفت: «محمدی خسته‌ام کردند. به‌خدا خسته‌ام کردند تا این فتوا را از من هم بگیرند.» محمدمهدی جعفری هم در خاطرات خود درباره تحریم اعضای سازمان در زندان از سوی مذهبی‌ها که شرح‌ش را از معادیکخواه شنیده بود، کنجکاو شده و از خود طالقانی دراین‌باره می‌پرسد: «از مفاد سخنانش چنین استنباط کردم که آیت‌الله طالقانی معتقد بود که مارکسیست‌ها در ایران همیشه به ما مسلمانان از پشت خنجر زده‌اند. بنابراین مارکسیست‌معتد می‌گفت که کارش از پشت خنجرزدن و خیانت‌کردن باشد «نجس» است و نباید با او اصلا معاشرت داشت، نه نجاست در حد مس و تماس.»

زمانی هم پرونده‌اش با عنوان «آیت‌الله کمونیست» به دست ساواک می‌رسد؛ او را به همراهی و همکاری با کمونیست‌ها متهم می‌کنند و او در مقابله با افکار کمونیستی کتاب «مالکیت در اسلام» را می‌نویسد. او در این کتاب، راه‌حل‌های اسلام را در مالکیت، توزیع ثروت، قسط و عدالت بسیار خوب تبیین کرده و نشان می‌هد که مکتب اسلام در هر زمینه‌ای، راه‌حل‌های انسانی ارائه داده است.

سیدمحمود کیست؟

فرزند آسید ابوالحسن طالقانی، روحانی وارسته که در قنات‌آباد تهران در اتاق کوچکی ساعت تعمیر می‌کرد و چرخ زندگی‌اش با آن می‌چرخید. دوست سیدحسن مدرس بود، با ده‌ها مرید، ولی اهل سیاست نبود و درد دین داشت. کودتای ۱۲۹۹ که به وقوع پیوست، سیدمحمود ۱۰ ساله بود؛ نوجوانی کنجکاو و باهوش که بعد از فوت پدر حاضر نشد امامت مسجد او را برعهده بگیرد. سیدمحمود راه قم در پیش گرفت و بعد راهی نجف شد. بعدها دو سال مانده به پایان حکومت رضاشاه با پلیس درگیر می‌شود و راهی زندان. دیگر به قول خودش آخوند سیاسی شده بود. با آمدن قوای متفقین به ایران و سقوط رضاشاه، او هم به جمع فعالان سیاسی می‌پیوندد. آیت‌الله طالقانی، دکتر بدالله سجایی و مهندس مهدی بازرگان تصمیم می‌گیرند به بنای «کانون اسلام» در خیابان امیریه و با مجله دانش‌آموز همکاری را آغاز می‌کنند. در چهارمین شماره این مجله مقالاتی از آقایان بازرگان، کسمرای، سیاسی، وزیر فرهنگ وقت و حسین مکی منتشر می‌شود با سرمقاله‌ای از سیدمحمود طالقانی. وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، روس‌ها حاضر به ترک خاک ایران نبودند، در آذربایجان هم وضعیت چنین بود. طالقانی شروع می‌کند به تبلیغ علیه حزب توده و روس‌ها. در سال ۱۳۲۵ به همراه تکنفجی‌های احمدخانی ذوالفقاری به منطقه می‌رود. شب در مجامع سخن‌پراشی‌شود و سربرازانی که به گفته او برای دفاع از وطن هم‌قسم می‌شوند. از سال ۱۳۲۸ پایگاه دیگری به دست می‌آورد و آن مسجد هدایت بود در لالازار، محله فوکل‌کراوانی‌ها و جوانان مدرن. شاید کمتر آمیدی به این محله باید می‌بود، ولی او ناامید نشد و مسجد هدایت، کانون تجمع جوانان و روشنفکران شد و تا زمان انقلاب، جز زمانی که در زندان بود، صدای طالقانی از همین‌جا به گوش می‌رسید. از همین مسجد بود که به نفع دکتر محمد مصدق سخن می‌گفت و عمل می‌کرد؛ کاری که خیلی از هم‌لباس‌های او آن را نمی‌پسندیدند. او، هم درد دین داشت و هم سیاسی بود. برای مردم و مجلس هفدهم می‌خواست نماینده مردم جالوس و تکابن باشد، اگرچه بعدا انتخابات آنجا باطل اعلام شد. همیشه اهل مدارا بود و جوانمردی، به مخالفان خود هم کمک می‌کرد؛ مثلاً با تددروی فدائیان اسلام و نواب‌صفوی موافق نبود و رویه‌ای که آنها در برابر دکتر مصدق داشتند، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد نواب را به طلاقان پناه داد، ولی مأموران حکومت نظامی به این راز پی بردند و در یورش به خانه سید در طالقان، نواب‌صفوی، محمدمهدی عبدخدایی، واحدی، ذوالقدر و خلیل طهماسبی تا شب در خانه او می‌مانند و سیدمحمود راهی زندان می‌شود.

او در ۳۰ تیر ۱۳۴۰ در بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر در این‌بابویه جععی راه می‌انرم کرده نتیجه آن می‌شود دستگیری و زندان. او دیگر راه زندان را آموخته بود و دو ماه بعد از آزادی از زندان بار دیگر به‌همراه مهدی بازرگان و بدالله سجایی راهی زندان می‌شود تا تیرماه و تاسوعای همان سال دوباره مأموران به مسجد هدایت می‌ریزند. بعد از ۱۵ فرورد ۴۲ دادگاه مخفی می‌شود و در این زمان اعلامیه‌های او آتش به جان‌ها می‌زند. بار دیگر زندان؛ زندانی طولانی محاکمه فرمایشی در سال ۵۰ به زایل و باقت کرمان تبعید می‌شود و باز درسال ۵۴ به زندان می‌افتد و تا آبان ۱۳۵۷ ادامه می‌یابد. آیت‌الله طالقانی که از سوی امام و انقلابیون به‌عنوان ابوذر انقلاب نامیده می‌شد، عمری در میان زندان تا مسجد هدایت، میان تشکی‌های سیاسی و مذهبی سر می‌کند و جز تعامل و مدارا راهی در پیش نمی‌گیرد. او در سحرگاه ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ در اثر سکته قلبی فوت می‌کند: آیت‌الله طالقانی از دنیا رفت؛ کسی که فقط شبیه خودش بود نه هیچ‌کس دیگر؛ این را از راقست تا چپ، از لیبرال تا سوسیالیست همه یک‌صدا می‌گویند.

یادداشت

ستایشگر آزادی وکرامت انسانی

بهنام افشار

● مرحوم آیت‌الله سیدمحمود طالقانی (۱۲۹۸-۱۳۵۸) از پیشگامان جریان روشنفکری و نواندیشی دینی در ایران معاصر است. وی با وجود کسب درجه اجتهاد از آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله حائری، اما از همان ابتدای دهه ۲۰ به دلیل اندیشه و ذهنیت نوگرایانه‌ای که داشت، از فضای سنتی حوزه و ادامه درس و بحث فقهی فاصله گرفت و روابط خود را با قشر جوان و دانشگاهی آن هم در یک فضای فکری جدید، تحکیم بخشید که این روابط تا پایان عمر وی برقرار و استوار بود. وی از معدود روحانیون مشروطه‌خواهی بود که در زمان اختلاف نظر بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، از مصدق حمایت کرد و بعد از آن نیز به نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی پیوست و در سال ۱۳۴۴ نیز با تصحیح و انتشار مجدد کتاب «نتیبه الامه و تنزیه المله» آیت‌الله نائینی، درصدد احیا و خوانشی دوباره از آرمان‌های مشروطه برآمد.

احیا و اصلاح‌اندیشه دینی، مبارزه با استبداد، آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی و حفظ حقوق و کرامت انسان، حاکمیت مردم و مبارزه با جهل و خرافات از دغدغه‌های مهم مرحوم طالقانی بود که از همان دوران جوانی و تا پایان عمر برای تحقق این آرمان‌ها، جهد و کوشش فراوانی کرد و در این راه پرفرازونشیب، سختی‌ها و مشقت‌های طاقت‌فرسایی را در تبعید و زندان‌های رژیم شاه متحمل شد. آیت‌الله طالقانی، راه تحقق آرمان‌های مورد نظر خود را «بازگشت به قرآن» می‌دانست. از منظر وی، قرآن به‌عنوان کتاب «هدایت» و «حرکت»، تنها منبع هویت‌بخش، حیات‌بخش و آگاهی‌بخشی است که با تمسک به آن می‌توان راه تکامل را پیمود و از مشکلات، انحطاط و انزوا رهایی جست. وی بر همین اساس، قرآن را مبنای اندیشه‌های خود قرار داد و درصدد ارائه تفسیری سیاسی و اجتماعی از قرآن برآمد. طالقانی اندیشه قرآن‌گرایی که پیش‌تر از سوی شخصیت‌هایی همچون سیدجمال، شیعت سنجلی و خرقانی مطرح و آغاز شده بود را در جامعه و بین روشنفکران و دانشگاهیان بسط داد و در این راه توانست قرآن را به صحنه اجتماع بیاورد.

طالقانی در مقام یک مفسر قرآن و اسلام‌شناس نواندیش، در صدد پیوند میان دین و جامعه و سازگار نشان‌دادن دین و ارزش‌های دینی با علم و دموکراسی بود. وی روشنفکران و اسلام دینی است که برای دنیا و آخرت انسان برنامه دارد و به تمام نیازهای انسان امروزه نیز پاسخ‌گو است. وی با به‌صحنه‌آوردن قرآن در جامعه، به دنبال ارائه تفسیری دموکراتیک و آزادی‌خواهانه از دین بود. به‌همین سبب، برخی نویسندگان با درنظرگرفتن خطمشی فکری آیت‌الله طالقانی، او را در ذیل گفتمان اسلامی سیاسی لیبرال قرار داده‌اند. این جریان با تأکید بر دموکراسی و آزادی و با تفسیری لیبرال از متون شیعی به دنبال باری گرفتن از مذهب در رویارویی با استبداد کهن ایرانی و ایجاد حکومت دموکراتیک مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های اسلامی است.^۱

آیت‌الله طالقانی شخصیتی مردم‌باور و معتقد به خرد جمعی، دموکراسی اسلامی و حاکمیت مردم بود و به‌صراحت بر این امر مهم تأکید داشت که مردم باید آزادانه و به‌صورت مستقیم در تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرند و در مناسبات و شئون مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نقش‌آفرین باشند. به‌همین سبب، وی با بهره‌گیری از آیات قرآن، نظریه شورا را با خوانشی دموکراتیک مطرح کرد که براساس آن سازوکاری اندیشیده و اتخاذ شود تا همه امور جامعه از روستا، شهر، خانواده، سیاست، اقتصاد و حتی نظام مرجعیت به‌صورت شورایی به پیش برود. مردم‌باوری و مردم‌گرایی مرحوم طالقانی محدود به قشر، گروه یا طبقه و تفکر خاصی نبود، بلکه از نظر او همه انسان‌ها دارای ارزش و کرامت ذاتی هستند که باید به کرامت و حقوق انسان‌ها احترام گذاشته شود و آنها ضمن برخورداری از آزادی‌های قانونی و مشروع، در تعیین سرنوشت خود نیز مشارکت فعال داشته باشند. آزادی و حفظ کرامت انسان، از مهم‌ترین دغدغه‌های آیت‌الله طالقانی بود. وی از منظر دینی به مسئله آزادی می‌نگریست و به باور وی، نه‌تنها هیچ‌گونه ناسازگاری بین دین و آزادی وجود ندارد، بلکه مکتب اسلام، مهم‌ترین مسئله را برای انسان آزادی می‌داند و اینکه دین و قرآن برای آزادی انسان نازل شده است. او آزادی را راه رسیدن انسان به کمال معنوی می‌دانست و به‌همین سبب معتقد بود کسی که حق به دنبال انتقاد از آزادی هستند، اسلام را خوبی نشناخته‌اند. طالقانی برخلاف سوسیالیست‌ها، آزادی را مقدم بر عدالت اجتماعی و حتی آب و نان می‌دانست و اینکه تا انسان آزادی نداشته باشد، عدالت اجتماعی نیز برقرار نخواهد شد.

ادامه در صفحه ۷